

ظلم‌ستیزی در شعر شیعی*

دکتر علی اصغر باباصغری

استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

ظلم امری نکوهیده و مخالف فطرت انسانی است و انسان‌ها آن را بر نمی‌تابند. دین اسلام نیز همواره بر حفظ عزت و حرمت انسان‌ها تأکید داشته است. اگر چه ظلم‌ستیزی در ادبیات فارسی بازتاب داشته است و ویژه شعر شیعی نیست، اما در آثار شاعران شیعه به لحاظ آثار تربیتی و نیز حساسیت شیعیان، تشخیص و تمایز جدی پیدا کرده است.

در این مقاله، ابتدا مخالفت با ظلم و جور از دیدگاه آیات و روایات به عنوان سرچشمه‌های تفکر شیعه ذکر شده است؛ آن‌گاه در این زمینه، سروده‌های بیش از بیست تن از شاعران شیعی، از کسایی مروزی (قرن چهارم) تا حکیم صفای اصفهانی (قرن چهاردهم) آورده شده است. در ذکر نام سراینندگان نیز، ترتیب تاریخی رعایت شده است تا خواننده با سیر این مضمون در طول تاریخ هزار ساله‌اش آشنا شود.

کلیدواژه‌ها: شیعه، اجتماع، ظلم‌ستیزی، دادگری، شعر.

مقدمه

یکی از افتخارات مذهب شیعه، این است که در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود، همواره بر مبارزه و مقابله با ظلم و ستم در تمامی شکل‌های آن پافشاری کرده است و پیروان راستین این مکتب، در این راه، هر گونه رنج و سختی و خسارتی را از جان و دل پذیرا بوده‌اند و همه را برای رسیدن به آرمان‌های والا و مقدس خویش، بردبارانه تحمل نموده‌اند. شیعه بر اساس تعالیم قرآنی و سخنان و دستورهای برجای مانده از پیشوایان دین و مهم‌تر از آن، سیره عملی معصومین علیهم‌السلام، در جهت مقابله با ظلم و جور، حرکت توفنده خود را در گستره تاریخ ادامه داده است.

از آنجا که ظلم با سرشت انسان‌ها سازگار نیست، خداوند در قرآن مجید آیات فراوانی درباره نكوهش ستم و سرانجام ظالمان و مسائل مختلف دیگر در همین زمینه، نازل کرده است که برای نمونه چند آیه آورده می‌شود. در مورد اعتماد و توجه نکردن به ظالمان چنین آمده است: «وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود: ۱۱۳): به ستمکاران میل نکنید که آتش بسوزاندتان. شما را جز خدا، هیچ دوستی نیست و کس یاری‌تان نکند.

و در جای دیگر، خطاب به ستمکاران چنین آمده است: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعرا: ۲۲۷): و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند.

همچنین درباره سرانجام ظالمان در قیامت، چنین می‌خوانیم: «ثُمَّ قَسِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (یونس: ۵۲): آن‌گاه به ستمکاران گویند: عذاب جاوید را بچشید. آیا نه چنین است که در برابر اعمالتان کیفر می‌بینید؟

روایات و احادیثی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر امامان علیهم‌السلام در مورد ظلم و عاقبت

آن و همچنین امر به مبارزه با آن و... به دست ما رسیده، بسیار است که در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود.

نبی گرامی اسلام ﷺ درباره لزوم برخورد مردم با ستمگران و جلوگیری از جور آنان و همچنین در مورد عواقب سکوت در برابر ظالم فرموده‌اند: «ان الناس اذا رأوا الظالم فلم يأخذوا على يديه أوشك ان يعمهم الله بعقاب منه» (پاینده، ۱۳۶۲ ش، ۸۳۴): وقتی مردم ستمگر را دیدند و او را از ستم باز نداشتند، بیم آن می‌رود که خدا همه را به عذاب خود مبتلا کند».

پیشوای پرهیزگاران حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در عهدنامه‌ای که برای مالک اشتر نوشته‌اند، خطاب به وی چنین می‌گویند: «انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى من رعيتك فانك الا تفعل تظلم و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده و من خصمة الله ادحض حخته و كان لله حربا حتى ينزع و يتوب و ليس شيء ادعى الى تغيير نعمة الله و تعجيل نقمته من اقامة على ظلم فان الله يسمع دعوة المضطهدين و هو للظالمين بالمرصاد» (نهج البلاغه، [بی تا]، ص ۹۹۶): با خدا به انصاف رفتار کن و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری درباره مردم انصاف را از دست مده که اگر نکنی، ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند، خدا به جای بندگان با او دشمن است. خدا با هر که دشمن باشد، برهان دلیلش را نادرست نماید؛ و تغییر نعمت خدا و زود به‌خشم آوردن او را هیچ چیز مؤثرتر از ستمگری نیست؛ زیرا خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.

همان کسی که حاضر نیست پوست جویی را به ستم از دهان مورچه‌ای بگیرد (همان، ص ۷۱۴) در مورد گرفتن داد مظلومان از ستمگران با قدرت و قاطعیت تمام چنین می‌گوید: «... و ايم الله لا نصفن المظلوم من ظالمه و لا قودن الظالم بخرامته

حتی آورده منهل الحق و ان کان کارها» (همان، ص ۴۱۷): سوگند به خدا برای گرفتن حق ستم‌دیده از روی عدل و انصاف حکم می‌کند و ستمکار را با حلقهٔ بینی او می‌کشم تا اینکه او را به آبخور حق وارد سازم؛ اگرچه به آن بی‌میل باشد.

در کتاب‌های حدیث، مسئلهٔ ظلم جایگاه خاصی دارد و روایات فراوانی در این زمینه گردآوری شده است؛ از جمله در کتاب «اصول کافی» باب جداگانه‌ای به این موضوع اختصاص یافته است (کلینی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۳ به بعد).

بنابر احادیث و سخنان معصومین علیهم‌السلام ظلم سه قسم است. اول: ظلم انسان بر نفس خود، دوم: ظلم انسان به خداوند، سوم: ظلم انسان بر انسانی دیگر (همان، ص ۲۳). آنچه در این مقاله مراد است، قسم سوم ظلم می‌باشد که آثار و تبعات اجتماعی خاص خود را به دنبال دارد.

گذشته از سخنان گهربار امامان ما درباره ظلم و جور و لزوم مقابله با آن، سیره و روش عملی آن بزرگواران گواه روشنی بر این مطلب است که ایشان در دوران زندگی خویش، هیچ‌گاه حاضر به تسلیم و سازش با ستمگران و جائران نشده‌اند و سرانجام نیز تمامی آنان عمر مبارک خود را بر سر این کار گذاشته‌اند و یا به شمشیر جباران یا زهر ستمگران شربت شهادت نوشیده‌اند؛ و همگی سرمشقی عملی برای پیروان خود شده‌اند که تحت هیچ شرایطی تن به ذلت ندهند و در برابر ظلم ساکت ننشینند. استاد شهید، مرتضی مطهری دربارهٔ تعلیمات اسلام در این زمینه می‌گویند:

از جمله خصوصیات اسلام این است که به پیروانش حس پرخاشگری و مبارزه و طرد و نفی وضع نامطلوب را می‌دهد. جهاد، امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ یعنی اگر وضع حاکم وضع نامطلوب و غیرانسانی بود، تو نباید تسلیم بشوی و تمکین کنی. تو باید حداکثر کوشش خود را برای طرد و نفی این وضع و برقراری وضع مطلوب و ایده‌ال به کار ببری (مطهری، [بی‌تا]، ص ۵۵).

شهید مطهری در مورد نه‌راسیدن از حاکمان در جهت بیان حق و مقابله با زورگویی، ضمن استناد به حدیثی، چنین می‌گوید:

اسلام می‌گوید: افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر؛ یعنی با فضیلت‌ترین و برترین جهادها این است که انسان در برابر یک پیشوای ستمگر دم از عدل بزند و سخن عدل مطرح کند. من در جایی نوشته‌ام که همین جمله کوتاه چقدر حماسه در دنیای اسلام آفریده است. اگر در مکتبی عنصر تعرض و عنصر تهاجم نسبت به ظلم و ستم و اختناق وجود داشته باشد، آن وقت این مکتب خواهد توانست بذر انقلاب را در میان پیروان خود بکارد (همان، ص ۵۶).

از آنجا که «ظلم» ضد «عدل» است، برای روشن‌تر شدن اهمیت ظلم‌ستیزی در نزد شیعه، کافی است توجهی به این نکته داشته باشیم که یکی از اصول اعتقادی این مذهب، «عدل» است. اگرچه این امر در حوزه امور اعتقادی قرار دارد، لکن باید دقت داشت که عدالت و نفی ظلم در بُعد اجتماعی نیز پرتو و جلوه‌ای است از عدل الهی و همان‌گونه که می‌دانیم انسان فطرتاً جوای کمال مطلق است و عنصر عدالت نیز به عنوان امری کمالی در وجود آدمی نهفته است؛ از همین روست که انسان نمی‌تواند ظلم و ستم را برای همیشه تحمل کند. این سخن معروف که منسوب به پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ﷺ می‌باشد، خود، گواه روشنی بر این مدعاست که می‌فرمایند: «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»: حکومت و زمامداری، ممکن است با وجود کفر دوام بیاورد، اما با بودن ستم پایدار نخواهد ماند.

نگاهی به تاریخ شیعه نشان می‌دهد که پیروان راستین آن، هیچ‌گاه دست از مبارزه با زورگویان و حاکمان زر و زور و تزویر نکشیده‌اند. قیام‌های شیعه دلیل آشکاری بر این عقیده است. از بین فرقه‌های مسلمانان، بیشترین میزان انقلاب‌ها و نهضت‌ها به شیعه اختصاص دارد. این مطلب نمایانگر اثر تربیتی این مذهب در بین

پیروان خود است که هم به صورت جمعی و هم به شکل فردی به این کار اقدام کرده‌اند. فریادگرانی چون: ابوزر، مالک اشتر، مقداد، میثم تمار، حجر بن عدی و سایر اشخاص نامدار و گمنام تاریخ تشیع، نمونه‌های حرکت فردی در این زمینه‌اند که اغلب، تمام هستی خویش را بر سر این کار گذاشته‌اند و از جان خویش نیز دست شسته‌اند. قیام امام حسین علیه السلام اولین و مهم‌ترین حرکت جمعی در جهت مقابله با ظلم و ستم بود و حرکت‌ها و جنبش‌هایی که پس از آن صورت گرفت، منجر به سقوط خلافت اموی گردید.

قیام توبه‌کنندگان (توابین)، حرکت مختار، شورش مردم بخارا، نهضت زید بن علی علیه السلام و فرزندش، جنبش شعوبیه، قیام سربرداران، نهضت سادات مرعشی و همچنین حرکت‌هایی که موجب تشکیل حکومت‌های شیعی، مانند آل بویه، اسماعیلیان و صفویه شد و نیز ده‌ها حرکت کوچک و بزرگ دیگر و پس از آن در دوره‌های اخیر، نهضت‌هایی چون: جنبش تنباکو، قیام مشروطیت، نهضت ثقة الاسلام تبریزی و شیخ محمد خیابانی و جنبش جنگل (رک به: سرشار، [بی‌تا]) و از همه مهم‌تر انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام همگی نشانه‌هایی آشکار بر این مطلب است که شیعه، هیچ‌گاه حاضر به تسلیم و سکوت در برابر حاکمان زورگو نبوده است.

از این رو، مسئلهٔ ظلم‌ستیزی در سروده‌های اغلب شاعران شیعه به چشم می‌خورد و ایشان به سبب اعتقاد خویش، نسبت به ستم‌هایی که به مردم جامعه و به‌خصوص انسان‌های ضعیف می‌شده است، به شیوه‌های مختلفی موضع‌گیری و برخورد کرده‌اند. مبارزه با ظلم در شعر این سراینده‌گان به شکل‌های متفاوتی بروز یافته است که اگرچه برخی از آنها اختصاص به شیعه ندارد، لکن حساسیت شیعیان و تعالیم و اندیشه‌های ایشان باعث شده این موضوع در شعر آنها تشخص و تمایز ویژه‌ای بیابد

و در قالب موعظه و نصیحت به حاکمان، طنز، شکایت، انتقاد و درخواست و اعتراض بیان شود. مطالبی که در اشعار آنان بروز یافته به طور اجمال از این قرار است: نکوهش پادشاهان ستمگر، هشدار دادن به آنان نسبت به ظلم و جورشان، بیان ستم کردن عده‌ای بر مردم برای دست یافتن به حطام دنیوی، تشویق به رعایت عدل و داد و خودداری کردن از زورگویی، مبرا دانستن خود از ستمگری، ترساندن ظالمان از عذاب روز قیامت و توجه دادن آنان به این نکته که خداوند حاکم عدل است و ستم را دشمن می‌دارد، بیان غفلت و بی‌خبری جائران و جباران، تحذیر از نفرین و آه مظلومان و رعایت حال رعیت، خاطر نشان کردن نتیجه ستم در نابودی حکومت‌ها، اعتراض به غارت اموال مردم و ظلمی که در مورد ایشان شده است، شکایت از فراگیر شدن ظلم و جور، گوشزد کردن نتایج مثبت برپاداشتن عدل و داد و سپاسگزاری از حالم عادل، یادآوری این نکته که ظلم عاقبت خوشی ندارد و سرانجام ستمگر به کیفر خود - چه در این دنیا و چه در آن جهان - خواهد رسید، سرزنش کسانی که به ظالمان یاری می‌رسانند، اظهار شادمانی از هلاکت ستمگر و ...

بازتاب ظلم‌ستیزی در شعر شاعران شیعی

اکنون پس از این مقدمه، به بررسی نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران شیعه، در این زمینه می‌پردازیم:

کسایی مروزی، سراینده قرن چهارم و قدیمی‌ترین شاعر شناخته شده شیعی، افرادی را که فریفته ظاهر دربارهای خلفا و امیران شده‌اند، مخاطب قرار می‌دهد و آنان را متوجه این حقیقت می‌سازد که کسانی که به ستم بر جایگاه خاندان پیامبر ﷺ تکیه زده‌اند، به خصوص خلفای عباسی، ستمگرانی هستند که به ناحق ادعای جانشینی رسول الله ﷺ را دارند و همگی در ریختن خون اهل بیت علیهم السلام و آزار ایشان دست دارند:

ای به کرسی برنشسته آیت الکرسی به دست
نیش زنبوران نگه کن پیش پیش خان انگبین
گر به تخت و گاه کرسی غرّه خواهی گشت خیز
سجده کن کرسیگران را در نگارستان چین
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت
سیر شد منبر ز نام و خوی نکسین و تگین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حق صادق کی شناسد وان زین العابدین
مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفا
ما چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین
کان همه مقتول و مسموم‌اند و مجروح از جهان
تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین؟
(امین ریاحی، ۱۳۶۷ ش، ص ۹۵-۹۶)
آنچه از سخن کسای برداشت می‌شود، این است که: وی تلویحاً مردم را
به قیام و شورش علیه حاکمان ستمگر زمان خویش فرا می‌خواند. این نکته
با در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی روزگار شاعر، روشن‌تر
می‌شود. دوره وی مصادف بود با جنگ‌ها و کشمکش‌هایی که منجر به انقراض
سلسله سامانی و روی کار آمدن حکومت غزنویان گردید (صفا، ۱۳۶۷ ش، ج ۱،
ص ۲۰۵-۲۰۶).

حکیم ابوالقاسم فردوسی در جای جای شاهنامه خود از دادگری سخن گفته و
شاهان دادگستر را ستوده است. وی درباره دعوت انسان‌ها به دادگری و نیز فریدون و
عدالت او چنین گفته است:

تویی آنکه گیتی بجویی همی
چنان کن که هر داد پویی همی
فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

(فردوسی، ۱۹۶۳، ج ۱، ص ۲۵۲)

حکیم توس در مقدمهٔ داستان پادشاهی اشکانیان دربارهٔ نتیجهٔ بیدادگری پادشاهان چنین می‌گوید (برای دیدن نمونه‌های بیشتر در شعر فردوسی، رک به: ستوده، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۹۳ به بعد، مقاله دکتر حسین رزمجو):

ستم، نامهٔ عزل شاهان بود
چو درد دل بی‌گناهان بود

(همان، ج ۷، ص ۱۱۴)

ناصرخسرو شاعر بزرگ ایران در سدهٔ پنجم، کسانی را که بر ستم کردن حریصند، ولی هنگامی که سخن از عدل و داد می‌شود، تندی می‌کنند، نکوهش کرده است و عمل آنان را وسیله‌ای برای رسیدن به مآذیات و زرق و برق این جهان می‌داند:

چون داد بخواهم از تو بس تندی
لیکن چو ستم کنی، خوش و رامی
ایدون شب و روز بر ستم کردن
استاده ز بهر اسپ و استامی

(ناصرخسرو، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۷)

ناصرخسرو، ستم را به زهر، و عدل و داد را به پادزهر تشبیه کرده است. در نزد او فخر و مباهات کردن، تنها به دانش و فضل و بزرگواری رواست، نه به زور و قوای جسمانی:

اگر داد و بیداد دارو شوند
بود داد، تریاک و بیداد سم
ندانی همی جستن از داد نفع
ازیرا حریصی چنین بر ستم
به مردی و نیروی بازو مناز
که نازش به علم است و فضل و کرم

(همان، ص ۶۳)

به عقیده وی، هیچ چیزی از دادگری و علم، در جهان برتر و والاتر نیست و کسی که دادپیشه نباشد، اثری از انسانیت در وجودش نیست:

گرگ است نیست مردم، آن کس که دادگر نیست

برتر از داد و ستم اندر جهان اثر نیست

(همان، ص ۱۵۴)

یکی از اقسام ظلم، خوردن مال دیگران است. ناصر خسرو، ضمن بیان این مطلب، آن را موجب لعن و نفرین برای کسی دانسته که به این کار دست می‌یازد:

در معده‌ات بر جان تو لعنت کند امشب فانی که به قهر از دگری بستده‌ای دوش
تو گردنت افراخته و آن عاجز مسکین بنهاده زنج بر سر زانوش

(همان، ص ۴۱۴)

نتیجه ظلم و جور، آتش جهنم خواهد بود:

دل درویش مسوز و مستان زو و مده گرت باید که تنت بآتش سوزان ندهی

(همان، ص ۴۶۴)

ظالمان اگرچه به ظاهر، چشمانشان باز است، اما در حقیقت در خواب غفلت و غرور خویش به سر می‌برند:

به خواب اندرست ای برادر ستمگر چه عزه شدستی بدان چشم بازش؟

(همان، ص ۴۷۹)

قوامی رازی شاعر قرن ششم به حاکمان و قدرتمندان ظالم، این نکته را یادآور شده است که سرانجام، روزی خشم خداوند گریبانگیر ستمکاران و متجاوزان به حقوق مردم خواهد شد؛ و در آن روز چیزی جز سیاه‌رویی برای ایشان نخواهد بود:

... کاندرا کمین حشر بینی کمندوار خشم خدای حلقه حلق خدایگان

تو پادشاه شهوتی و پاسبان مال مالی به ظلم بستده بهمانی از فلان

فردا ز رستخیز گر آیی سیاه‌روی شاید که کم سپید بود روی پاسبان
(قوامی‌رازی، ۱۳۳۴ ش، ص ۸۷)

در مقابل، اگر کسی در این جهان، به عدل و انصاف بکوشد و حق دیگران را ادا کند، در آخرت موجب خوشبختی و سنگین شدن کفه ترازوی اعمال نیک وی خواهد شد:

در دنیا ار چو شاهین انصاف‌ده شوی اندر قیامه کفه طاعت کنی گران
(همان، ص ۸۸)

قوامی، ستم کردن را - حتی بر مورچه‌ای - ناروا می‌داند و آن را موجب مؤاخذه خداوند می‌شناسد و به افراد جفاکاری که امید به بخشش خداوند دارند و در عین حال به فساد و ظلم خویش ادامه می‌دهند، چنین گفته است:

هزار حجت قاطع گرفت بر تو خدای چه بر زبان رسول و چه در بیان کتاب
که بر صراط ز پای تو پر کنم چون تیر اگر تبه بکنی پای نمل و پزّ ذباب
فساد و ظلم و خیانت کنی بر آن اومید که کردگار غفور است و راحم و توّاب
(همان، ص ۹۱)

قوامی‌رازی خطاب به ستمکاران می‌گوید:

بینم ز ظلم خلق زمین و زمانه را فریادها ز دست تو بر آسمان شده
(همان، ص ۱۶۰)

نزاری قهستانی، شاعر شیعی قرن هشتم با بیانی روشن‌بینانه و به دور از خرافه، آبادانی و ویرانی مملکت را از اثر دادگری و ستمگری می‌داند و نه تأثیر ستارگان و اسطرلاب و.... در نزد وی، حکومت کردن جز با رعایت عدل، امکان‌پذیر نیست؛ و از همین رو، به شاه و امیر نصیحت می‌کند که از سرنوشت دیگر حاکمان درس عبرت بگیرند و به فکر خویش باشند:

نه به تقویم دان و نی به نجوم نه به رنج است و نه به اسطرلاب
همه تأثیر عدل و ظلم بود هر چه معموری است و هر چه خراب
سلطنت جز به عدل ممکن نیست که میسر شود به هیچ اسباب
میر گو اعتبار کن از غیر شاه گو روزگار خود دریاب
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۳۸)

وی فریفتگان و شیفتگان به حکومت و سپاه را مخاطب ساخته و با لحنی
پندآمیز، آنان را از ستم به مظلومان بر حذر داشته و این نکته را یادآور شده است که آه
مظلوم، تأثیر خویش را می‌گذارد و در پایان هم به ایشان گفته است: شما که خود اهل
عدل و داد نیستید، از دیگران هم انتظار آن را نداشته باشید:

ای که بر ملک و سپاهی ز جهالت غرّه
نکنند سود ترا روز اجل ملک و سپاه
حذر از ناوک آه دل مظلومان کن
ز آنکه از جوشن جان می‌گذرد ناوک آه

تخم خیرات نکستی بر پاداش مجوی
چون به کس داد ندادی ز کسی داد نخواه
(همان، ص ۹۳)

رشد و شکوفایی هر جامعه‌ای در سایه امنیت و آسایش آن اجتماع فراهم می‌شود
و این امر، جز با رعایت عدل و خودداری از ظلم بر مردم، تحقق پیدا نخواهد کرد و هر
که جز این توقع داشته باشد، بیهوده است. نزاری هم ضمن اشاره به این نکته مهم،
به وضعیت روزگار خویش می‌پردازد و اینگونه عنوان می‌کند که در عهد وی، عدل و
انصاف و راستی از میان رفته است و حتی کسی در خواب هم نمی‌تواند آن را ببیند و
اگر کسی هم آرزوی آن را داشته باشد، محال است به آن دست یابد و در این اوضاع و
احوال چیزی جز رنج و محنت نصیب مردم نخواهد شد:

ظالمان با رعیت مظلوم چون نه بر معدلت کنند خطاب
ایمنی و فراخی نعمت نیست ممکن به گز مکن مهتاب
عدل و انصاف و راستی و بهی اندرین دور، کس ندید به خواب
ورکسی را طمع بود هیهات که عمیق است بحر و بی پایاب
کار دنیا و اهل و اتباعش همه رنج است و محنت است و عذاب
(همان، ص ۱۳۹)

نزاری، خود مدتی شغل وزارت داشته است و در آن مقام به برطرف کردن مشکلات مردم و رسیدگی به دردمندان جامعه و احقاق حق ستمدیدگان مشغول بوده است و ضمن آن، پادشاه را هم نصیحت می‌کرده است که با مردم خوشرفتار باشد و میان آنان دادگری کند؛ اما عده‌ای که این وضع را به زیان خویش دیده بودند، علیه وی اقدام می‌کنند و با بدگویی و سعایت، نظر شاه را نسبت به وی تغییر می‌دهند که منجر به برکناری نزاری از وزارت می‌شود و بنا بر گفته خودش، از این ماجرا جان سالم به در می‌برد:

... اتفاق افتاده باشد در مقامات خلا
بحث‌ها با صاحب‌الامر مبنابر نور و نار
گفتمی بهر رضای حق تعالی در امور
احتیاطی می‌کن و بی‌دفع کاری می‌گزار
ملامت کن، نه نفرت گیر چون صاحب‌دلان
در سرای بار بنشین، کار مسکینان بر آر
مظلومان ز ظالم می‌ستان مهلت مده
تا نگردد ازدها تعجیل کن در دفع مار
بدیدند آن گروه ناقص ناحق‌شناس
کز چه وجهش می‌کنم تعلیم در لیل و نهار

قصد من کردند و در خونم شدند اما چو من

راست می‌رفتم نجاتم داد از ایشان کردگار

(همان، ص ۱۲۶)

ابیاتی که پس از این خواهد آمد، نمونه‌هایی است از نصایح و اندرزهای نزاری به سلطان زمان خود در باب پرهیز از جور و تعدی نسبت به مردم و رعایت حال ایشان در همه زمینه‌ها. وی عواقب انجام ندادن بعضی از نکات را گوشزد کرده است. از این اشعار دو مطلب برداشت می‌شود: اول اینکه اشاره به اوضاع نابسامان و رواج ظلم و بیاداد در زمان شاعر دارد و دوم اینکه روحیهٔ ظلم‌ستیزانهٔ وی را به‌خوبی نشان می‌دهد:

... چنان بستان ز ظالم داد مظلوم	که آتش را نباشد دست بر موم
بدار آسوده‌دل رنجور تن را	رعایت کن به واجب مرد و زن را
بر اطفال یتیمان چون پدر باش	ز حال تنگ‌حالان باخبر باش
نشاید کز تو کس رنجور باشد	ز حق خوبستن مهجور باشد
مکن بر خلق حاکم تندخو را	ندامت هم ترا باشد هم او را
منه در مملکت قانون ناساز	که آخر هم به بدنامی کشد باز
رعیت را مدار از خود دل‌آزار	مگیر آسان ستیز عامه زنه‌ار
چه سود از ضبط ملک و مال کردن	رعیت رفته در گل تا به گردن

(همان، ص ۲۵۱)

ابن یمن فریومدی، شاعر قرن هشتم در قصیده‌ای که یکی از امیران روزگار خود را مدح کرده است، به وی نصیحت می‌کند که اگر مایلی خداوند به داد تو برسد، تو هم به درد دل ضعیفان و بیچارگان رسیدگی کن و داد ایشان را بده:

جهاندار شاها به سمع رضا	ز من بشنو این نکتهٔ مختصر
بده داد بیچاره گر بایدت	که دادت دهد داور دادگر

(ابن یمن، ۱۳۶۳ ش، ص ۸۵)

نیز در جای دیگر، حاکم را از جفای به فرودستان برحذر داشته است:

مکن هرگز ستم بر زیردستان که ایشان چون تو حق را بندگانند

(همان، ص ۴۰۰)

به نظر ابن‌یمین، هر امیر و صاحب‌منصبی که بنای کار خویش را بر ظلم به دیگران قرار دهد، از ثروت و مقام و موقعیت خویش بهره‌ای نخواهد برد؛ پس خوشا به حال کسی که آزارش به دیگران نرسد:

ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز

کسی که بازوی ظلم و سر ستم دارد

خوشاکسی که از او بد به هیچ کس نرسد

غلام همت آنم که این قدم دارد

(همان، ص ۴۰۴)

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، ظلم با فطرت انسان سازگار نیست و آدمی هیچ‌گاه نمی‌تواند برای همیشه آن را تحمل کند؛ بر همین اساس، ابن‌یمین، معتقد است: هر پادشاهی که ستمگری را پیشه خود سازد و بر آن بکوشد، خیلی زود نتیجه بد آن را خواهد دید:

هر حاکمی که مذهب ظلم آیدش پسند

و آن را به جد گرفت و بر آن اکتساب اوست

او را به روزگار رهاکن که عن‌قرب

آرد بر او بس آنکه نه اندر حساب اوست

(همان، ص ۶۲)

از دیدگاه ابن‌حسام خوسفی، شاعر قرن نهم، دوری از ستم و نادانی و روی آوردن به دانش و داد، موجب می‌گردد که انسان به مرتبه فرشتگان نایل شود و بدون

این صفات پسندیده، آدمی در همان مرتبهٔ ظلومی و جهولی خویش باقی است. او سپس به شیوه‌ای سخن گفته است که نشان می‌دهد انتظار وی از فرد یا افراد مورد خطابش بیهوده است و آن‌گاه ایشان را از تأثیر آه دل مظلومان بیم می‌دهد و به موعظهٔ آنان می‌پردازد:

ز ظلم و جهل بپرهیز تا فرشته شوی

به علم و عدل درآمیز تا شوی مقبول

چو ظلم و جهل نباشد ملک توانی بود

که خلقت بشریت بود ظلوم و جهول

ملول می‌شوی از جانب رعایت خلق

روا مدار که باشد رعیت از تو ملول

اگر تو خاک تظلم بر آسمان ریزی

بسه پیش داور ظالم، قبول نیست قبول

مجوی داد ز بیدادگر که نتوان یافت

شفا ز سعی طبیبی که خود بود معلول

ترا که تاج فریدون و تخت جمشید است

بکوش تا کنی از طریق عدل عدول

حذر ز ناوک دلدوز آن مظلومان

چه جای نیزهٔ خطی و خنجر مسلول

ز بهر عزت خود ذل دیگران میسند

نه خوش بود تو عزیز و برادران مخذول

نشد سرای تو آباد تا خراب نشد

هزار گوشهٔ معمور و منظر معمول

ز طول و عرض جهان بس که مسکن تو از اوست
گزی به‌جانب عرض و دو گز به‌جانب طول
چه غزه‌ای به متاع جهان که دست به‌دست
همی شود ز غریبری به غزه‌ای منقول
زمانه تا نگرفت افسر از سر دارا

کلاه فرق سکندر بدو نشد میبذول

(خوسفی، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۵۴-۲۵۵)

ابن حسام در قالب پند و اندرز، ستمگران را به یاد دشواری‌های قیامت و انتقام‌گرفتن خداوند از ایشان و همچنین ناپایداری دنیا و مال و مقام و خوشی‌های آن انداخته است و به ستمدیدگان هم توصیه کرده است که دادخواهی‌شان را به پیشگاه پروردگار ببرند؛ چرا که ظالمان به تظلم ایشان توجهی نمی‌کنند:

... چنین به‌خیره میازار زبردستان را تو نیز دست کسی را ز خود ز بر یابی
نهال ظلم تو وقتی که بارور گردد به روز بار، دل خلق بارور یابی
تظلم از تو کجا ظالم استماع کند تو داد پیش کسی بر که دادگر یابی
مباش غزه به دولت که این سرای غرور چه دیر و زود به دست کسی دگر یابی...

(همان، ص ۲۵۸-۲۵۹)

ابن حسام با لحنی کوبنده و قاطع به پادشاه جائر زمان خویش حمله کرده است و جامه‌های وی را حاصل خون دل یتیمان، و گوهرهای تاج او را قطره‌های اشک ایشان می‌داند و سپس به وی می‌گوید: دیری نمی‌پاید که ناله و نفرین ضعیفان تأثیر خود را خواهد کرد و روزگار انتقام اینان را از تو می‌گیرد و قدرت و شوکت تو از میان

می‌رود:

... خون دل بی‌پدران می‌دهد	در بر تو رنگ سقلات آل
دانه که تاج تو مرصع بدوست	اشک یتیمی است شده دیده مال
زود بود کاین فلک تیزگرد	گرد کند خاک ترا بی‌قتال
لشکر عزلت بکشد انتقام	اختر دولت بکنند انتقال
نالۀ پیران دو تا کرده پشت	سرو ترا پست کند اعتدال

(همان، ص ۲۶۷)

یکی از کسانی که به خاطر اعتقاد به تشیع کشته شده است، هلالی جغتایی، شاعر قرن دهم است. وی به دستور فردی به نام عبیدالله خان از یک به شهادت می‌رسد (صفا، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۳-۴۳۴). هلالی در رباعی‌ای نسبت به تاراجگری و غارت عبیدالله خان اعتراض می‌کند و او را نامسلمان می‌خواند:

تا چند عبید، از پی تالان باشی	تاراجگر ملک خراسان باشی
غارت کنی و مال یتیمان ببری	کافر باشم اگر مسلمان باشی

(هلالی جغتایی، ۱۳۳۷ ش، ص سیزده)

اهلی شیرازی شاعر سده دهم در قصیده پرسوز و گدازی که سروده است، از ظلم و بیداد موجود در عصر خویش، به شدت به تنگ آمده و فریاد و فغان سرداده است. وی می‌گوید: زمانه‌ای شده است که همه، سر ستم دارند و هیچ چیزی مانند ظلم، در حد کمال نیست و کسی هم به مرام و آیین آباء و اجداد خویش توجهی ندارد. سخن اهلی بیان‌کننده حرف دل و رنج فراوان توده مستضعف، در جامعه روزگار وی است:

دردا که در این شهر دلی شاد نمانده است

یک بنده ز بند ستم آزاد نمانده است

هرجا که روم ناله و فریاد و فغان است

در شهر به جز ناله و فریاد نمانده است...

غیر از هنر ظلم که در حد کمال است
در هیچ هنر هیچ کس استاد نمانده است
از ظلم حکایت چه کنم قصه دراز است
القصه مگویند که شداد نمانده است
داد از که زخم چون همه بیدادگرانند
ما را هم ازین جور سر داد نمانده است
بر کیش زمان طبع همه ظلم‌پذیر است

دین پدر و ملت اجداد نمانده است

(اهلی شیرازی، ۱۳۴۴ ش، ص ۴۳۳-۴۳۴)

به عقیده اهلی، جفاکاران آخرت را باور ندارند و گرنه هر فردی که از عدالت و
داوری دقیق خداوند هراس نداشته باشد، هیچ‌گاه فکر جور و ستم را در ضمیر خویش
راه نمی‌دهد:

ظالم به قیامت اعتقادش نبود بیداد کند که بیم دادش نبود
هر کس که ز عدل داور اندیشه کند اندیشه ظلم در نهادش نبود

(همان، ص ۷۳۲)

در نظر اهلی شیرازی، هر ظلمی که بر شخص بداندیش وارد شود، به دلیل
ستمی است که وی در حق انسان ضعیفی انجام داده است. او این را ناشی از عدالت
خداوند می‌داند که هر کس زورگویی کند، با او به همان شیوه عمل خواهد شد؛ به
عبارت دیگر، عدل خداوند اقتضا می‌کند که ستمگر سزای کار خویش را ببیند:

جوری ز زمانه بر بداندیش نرفت تا ظلمی از او بر سر درویش نرفت
هر کس که جفا کرد، جفا دید جزا با عدل خدا، ظلم کس از پیش نرفت

(همان، ص ۷۰۷)

وحشی بافقی، شاعر قرن دهم می‌گوید: هر کس راه جور و جفا را در پیش بگیرد، روزگار، او را از پای درمی‌آورد؛ بسان بوته خاری که خارکن آن را از بیخ می‌کند:

شیوه آزار مکن اختیار ورنه ز بیخت بکند روزگار
خار پر آزار که نشتر زند خارکن از بیخ و بنش بر کند

یکی از شیوه‌های ظلم‌ستیزی شاعران شیعه، درخواست آنان از پادشاهان و امیران برای رعایت عدالت و دعوت ایشان به مبارزه و مقابله با ستم و ستمگران است. محتشم کاشانی، شاعر معروف قرن دهم در مثنوی که یکی از امیران زمان خویش را مدح می‌کند، خطاب به وی چنین گفته است:

ایا تابان مه برج ایالت ایبا رخشان در درج جلال
به عدلت عالمی امیدوارند نظر بسر شاهراه انتظارند
که در تازی به میدان عدالت برآمد بانگ کوس استمالت
فتد هم رخنه در بنیاد بیداد شود هم مملکت از داد آباد
سیاست را شود تیغ آنچنان تیز که باشد در نیام از سهم خونریز
تو جبر ظلم بر خود کرده لازم ستانی داد مظلومان ز ظالم
شود خوش‌خوش زبان شکوه خاموش کشد دوران فلک را پنبه از گوش
که بشنو شکر از اهل شکایت ببین راه شکایت را نهایت
(محتشم کاشانی، ۱۳۷۰ ش، ص ۵۷۴)

وی در ادامه، نتایج سودمند دادگری و جلوگیری از ظلم را برمی‌شمارد که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آن، ایجاد امنیت در جامعه و به وجود آمدن محیط آرام و مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی و جلب توجه و اعتماد مردم است:

... سخن را مابقی این است کایشان نباشند این زمان خاطرپریشان
کنند از صیت عدلت رو در این بوم نگردند از تو و ملک تو محروم

به خان‌ها درکشند اسباب چندان
دکاکین را بیارایند اجناس
اگر ترکی به ایشان برخورد گرم
خورد از شست عدلت ناوک قهر
چو گردد دفع ظلم از دوست تو
شود زورین کمانِ ظلم، بی‌زور
کزان گردد لب آمال خندان
ز حفظ حارست مستغنی از پاس
به سودا نبودش پشت کمان نرم
به آیینی که گردد عبرت شهر
کسند رفع تعدی صولت تو
نیاید از سلیمان زور بر مور...

(همان، ص ۵۷۵)

محتشم در سروده‌های دیگر، از شاه می‌خواهد کسانی را که در پی آزار مردمند، از بین ببرد و افراد شروری را که تاکنون از خشم او در امان مانده‌اند، نابود کند:

ای مالک ملک سپه مملکت‌مدار
جمعی ز کینه در پی آزار مردمند
اشرار از شراره قهر تو ایمنند
وی عادل رحیم‌دل معدلت‌پناه
در ملک خویش آتش آزار را بکش
آن دون مردمان دل‌آزار را بکش
روشن کن این شراره و اشرار را بکش
در معدلت بکوش و ستمکار را بکش

(همان، ص ۵۹۷)

عرفی شیرازی سراینده سده دهم، با بیانی افشاگرانه، پرده از ستم حاکم روزگار خود برمی‌دارد و کسانی را که در صدد پوشاندن حقایق و واقعیت‌ها هستند، نکوهش می‌کند. به عقیده وی، دو صفت «عدل» و «کرم» مهم‌ترین نشانه‌های پادشاه بر حق است و بدون داشتن این دو، کار او جز گدایی چیز دیگر نیست. در نظر عرفی، حواله کردن ظلم و جور موجود به چرخ و فلک از آزادی به دور است. وی تلویحاً می‌رساند که باید عامل اصلی وضع موجود - که همان شاه و دستگاه حکومتی اوست - شناخته شود.

چند به تزویر پرده کشیدن به عیب

صورت مدح آمدن معنی ذم داشتن

عدل و کرم خسروی است ورنه گدایی بود

بهر دو ویرانه ده طبل و علم داشتن

صرفه زبانم ببست ورنه به شه گفتمی

از دل درویش پرس ذوق ستم داشتن

دم‌مزن از جور چرخ ز آنکه نه آزادگی است

زو متأثر شدن بس گله هم داشتن

(عرفی شیرازی، [بی تا]، ص ۱۷۸)

در بین مردم، این مثل مشهور است که می‌گویند: «ظلم پایه و عاقبت خوشی

ندارد». صائب تبریزی شاعر بزرگ ایران در قرن یازدهم هم به ناپایداری و بدفرجامی

ستمگری، اشاره کرده است:

آتش ظلم به یک چشم زدن می‌میرد برق از بوته خاشاک نیاید بیرون

(صائب تبریزی، ۱۳۷۰ ش، ج ۶، ص ۳۰۵۷)

وی بیدادگری بر زبردستان را موجب سرافکنندگی و خجالت می‌داند و به

قدرتمندان توصیه می‌کند که با افتادگان با رفق و مدارا رفتار کنند:

ظلم بر افتادگان شرمندگی می‌آورد

سرکشان سر پیش اندازند در چوگان زدن...

از زبردستان مدارا با ضعیفان خوش‌نماست

نیست لایق بحر را سر پنجه با مرجان زدن

(همان، ص ۲۹۳۱-۲۹۳۲)

یکی از نکاتی که در سروده‌های شاعران شیعه، تأکید بسیاری بر آن شده است،

تأثیر «دعا و آه و ناله مظلومان» است. صائب تبریزی در این زمینه چنین گفته است:

از خدنگ انتقام آه مظلومان بترس ای ستمگر تکیه بر زور کمان خود مکن
(همان، ص ۲۹۵۱)

نیز:

می‌جهند از آه مظلومان سلامت ظالمان برق اگر سالم ز خرمنگاه می‌آید برون
(همان، ص ۲۹۸۵)

به عقیده وی، اشک ستمدیدگان چون گوهر بالارزشی است که خیلی زود خریدار
پیدا می‌کند و مشتری آن خداوند است؛ یعنی خداوند به درد دل مظلومان می‌رسد و
انتقام ایشان را از جفاکاران می‌گیرد:

اشک مظلومان به معراج اجابت می‌رسد

زود برخیزد ز خاک، افتد چو گوهر بر زمین

(همان، ص ۲۹۹۹)

واعظ قزوینی از شاعران سده یازدهم، آه دل بیچارگان را به طوفان تشبیه کرده
است؛ منتها طوفانی که حکومت پادشاهان را واژگون می‌کند:

بیچارگان به آه، شهان را زبون کنند
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹ ش، ص ۵۶۹)

به نظر وی، دست دعای مظلوم بر دست ستم ظالم چیره می‌شود:

ظالم به ستم دست برآورده تترسد مظلوم هم آخر به دعا دست برآرد
(همان، ص ۱۵۲)

واعظ قزوینی با ذکر تشبیهی جالب، درباره ظالمان چنین می‌گوید:

ظالمان را باغ زینت، خرم است از خون خلق

ورنه این گل‌های خنجر، می‌خورد آب از کجا؟

(همان، ص ۳)

وی در قالب یک رباعی، کسانی را که برای جلب توجه بیدادگران، به آزار مردم می‌پردازند، مخاطب قرار داده است و با ذکر تمثیلی، سرانجام کار ناپسندشان را به آنان خاطر نشان کرده است:

با اهل ستم مجوش بهر احسان ور یاریشان ستم به خلقی مرسان
آماده ظلم باش از یاری ظلم از یاری تیغ، زیر تیغ است فسان
(همان، ص ۵۱)

مشتاق اصفهانی از شاعران قرن دوازدهم، در مورد پایان کار شاهان و امیرانی که سرمست از قدرت و مکنّت خویشند، چنین سروده است:

شاهان جهان که از صدای کوسند مست و گه رحلت همه تن افسوسند
با دست تهی روند آخر هر چند کیخسرو و کیقباد و کیکاووسند
(مشتاق اصفهانی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۹۲)

البته گفتنی است کیخسرو و قیقباد پادشاهان دادگری بودند و آوردن نام آنها صرفاً از باب نماد قدرت و شاه بودن ایشان است.

یکی دیگر از نمودهای ظلم‌ستیزی، ابراز خوشحالی و سرور از هلاکت و نابودی جائران است. آنچه در پی می‌آید، قطعه‌ای است که هاتف اصفهانی سراینده سده دوازدهم به صورت ماده تاریخ، درباره کشته شدن فردی به نام خان احمد - که ستم فراوانی در حق مردم کرده بود - سروده است و در آن از شادمانی خود و مردم از این واقعه، سخن گفته و آن را با یک ماده تاریخ بیان کرده است.

خان احمد دون کز ستم و ظلم پیایی
بسر خلق رساندی الم و رنج دمام
آن فتنه عالم که ز ظلم و ستمش بود
بس سینه پر از آتش و بس دیده پر از نم

نزدیک به آن شد که ز هم ریزد و باشد
از فتنه او سلسله عالم و آدم
صد شکر که شد کشته به خواری و ز قتلش
پرگشت ز شادی دل خلقی تهی از غم
چون بهر مکافات و سزای عمل خویش
ببرست به آهنگ سفر رخت ز عالم
بودم پی تاریخ که پیر خردم گفت

بنویس که خان احمد دون شد به جهنم

(هاتف اصفهانی، ۱۳۴۹ ش، ص ۱۳۹-۱۴۰)

قآنی شیرازی از شاعران قرن سیزدهم به افراد ستمکار، توصیه می‌کند که ظلم
خویش را به حدی نرسانند که عرصه بر مظلوم تنگ شود و خداوند را به یاری خود
فراخواند:

ای ستمگر ستم مکن چندان
زان حذر کن که آورد روزی
که به مظلوم کار گردد تنگ
دامن عدل کردگار به چنگ

(قآنی شیرازی، ۱۳۶۳ ش، ص ۷۹۳)

قآنی دربارهٔ تأثیر حتمی آه جفادیدگان می‌گوید:

آه مظلوم تیر دلدوزی است
گر رسد بر نشان عجب نبود
که ز شست قضا رها گردد
تیر از آن شست کی رها گردد

(همان، ص ۷۸۳)

سروش اصفهانی از شاعران عهد قاجار می‌گوید: آزار و اذیت مردم نزد عقل،
پسندیده نیست؛ به‌خصوص که در آخرت باید جوابگو بود و حتی اگر بتوان سؤال و
جواب قیامت را انکار نمود، هیچ‌گاه نمی‌توان مرگ را نادیده گرفت و منکر آن شد:

در سرِ کار جهان، آزار خلق از عقل نیست

وانگهی در پی سؤال آن جهانی داشتن

خود گرفتیم پرسش دیگر جهان را منکری

مرگ را انکار هرگز کی توانی داشتن

(سروش اصفهانی، ۱۳۴۰ ش، ج ۱، ص ۵۳۶)

ستمگری، کاری است زشت و پلید و آن‌گاه که کسی یار و یاور ظالم شود و در جهت جور و بیداد به وی کمک کند، نه تنها در گناه وی شریک می‌باشد، بلکه بدتر از اوست؛ و این مطلبی است که فتح‌الله خان شبیانی از شاعران دوره قاجار بدان اشاره کرده است. وی حاکمانی را که مددکار بیدادگرانند، سرزنش کرده و آنان را به گرگ تشبیه نموده است:

بتر از ظالمان، ظالم‌نوزان	که بر ظلمند گویی عشقبازان
به فردا تا به گردان زیر بارند	گر امروزند از گردن‌فرازان
امیرانی که یار ظالمانند	چو گرگانند، غمخوار گرازان
وگر شاهی بدین کار است خشنود	نشاید گفتنش از شاهبازان
بدان ماند که گرگی بر گله خویش	بتازد و ز پی او خویش تازان

(شبیانی، ۱۳۰۸ ش، ص ۲۴۱)

وی حکومت پادشاهی را که در جهت دادگری نکوشد، بر باد رفته و ناپایدار می‌داند و پیدا شدن امنتیت در جامعه را منوط به برپایی عدل و داد می‌شناسد:

شاه که او رسم عدل و داد نداند	زود رود ملک و دولتش همه بر باد
ایمنی اندر جهان به عدل و به داد است	هر که جز این جوید، ایمنی به مبیناد

(همان، ص ۷۴)

وی معتقد است: اگر شاه حق مظلوم را نگیرد، خداوند این کار را خواهد کرد و آن

گاه سر و کار وی با خداست و اگر اقدام کند، لطف پروردگار پشتیبان اوست:

گر شه ندهد داد، خدا خواهد داد ور شه بدهد داد، خدا یارش باد
ور داد و نداد داد کارش به خداست کاین مزرعه در راه خدا بود آباد

(همان، ص ۳۱۱)

هر حکومتی که بر پایهٔ ظلم استوار شود، هرچند هم قوی و مقتدر باشد، در برابر آه ستمدیدگان دوام نمی‌آورد و سرانجام، روزی نابود خواهد شد. ابیاتی که به دنبال می‌آید، مطالبی است در همین زمینه که شیبانی بر آن تأکید کرده و بدان پرداخته است:

زاه دل خستگان ز بیخ برافتاد آن که قوی‌تر ز کوه بود به بنیاد
مرد اگر بیستون بود چو کند ظلم آه ضعیفان شودش تیشهٔ فرهاد
گر به فلک برشود به خاک درافتد هر که ندارد دل رحیم و کف راد
شاد دل آن کس بود که نیست ز دستش هیچ دل مستمند و خاطر ناشاد

(همان، ص ۹۶)

آن طور که از زندگانی فتح‌الله خان شیبانی برمی‌آید، وی در طول عمر خویش با سختی‌ها و مشکلات فراوانی روبرو بوده است و گروهی هم که با وی میانهٔ خوبی نداشتند، آزارهای بسیاری به او رسانیدند و نزد شاه بدگویی او را کرده و نظر شاه را نسبت به وی تغییر داده بودند. شیبانی در این زمینه اشعاری دارد؛ از جمله در سرودهٔ ذیل، ضمن بیان وضعیت خویش، از دست شاه و اطرافیان‌ش شکوه کرده و گفته است که از این پس دادخواهی خود را نزد خدای خود خواهم برد، باشد که او مرا نجات دهد. گفتنی است یکی از روش‌های مبارزه با ظلم، گله و شکایت از ستم و ستمگر است که به شکل‌ها و قالب‌های مختلفی بیان می‌گردد:

بسه در شاه بسبستند ره داد مرا
تا به جایی نرسد ناله و فریاد مرا
طوطی‌ای بودم و امروز بنالم چون بوم
که نماندند یکی خانه آباد مرا...

به که این قصه توان گفت که در حضرت شاه
داد می‌جستم و خستند ز بیداد مرا
زین سپس قصه بر حضرت حق خواهم برد

مگر او سازد زین بند غم، آزاد مرا
(همان، ص ۲۵)

حکیم صفای اصفهانی از شاعران اواخر دوره قاجار، ستم مأموران حکومت بر
مردم تنگدست و یتیمان فقیر و در فشار گذاشتن ایشان در جهت گرفتن وجوه دیوانی
را اینگونه تصویر کرده است:

عامل ظالم رود به خانه مفلس چونان کاندر، نبرد رستم دستان
از زیر دوش هشته عیبۀ جوشن از بر زانو نهاده دامن خفتان
جان شکر و جای نان ز سفره ایتام پوست کند جای جامه از تن عربان
جامه عربان کنند و نیست به جز پوست نان یتیمان خورند و نیست به جز جان
(صفای اصفهانی، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۱۹)

یکی دیگر از راه‌های مقابله با ظلم، انتقاد از وضع موجود است. صفای اصفهانی
حاکمان را به چوپان تشبیه کرده است و می‌گوید: چه شده است که والیان خلق در این
روزگار، گرگ‌صفت و دزد و متقلب شده‌اند؟ اگر این بی‌توجهی و غفلت از جانب شاه
صورت گرفته است، باید بر این حال گریست و اگر هم از طرف مأموران و حاکمان او
می‌باشد، پس وای بر شاه که عاملان او ستمکاره و بیدادگرند. وی آن‌گاه شاه را

مخاطب ساخته است و از او می‌خواهد ستم موجود را بدل به عدل و داد کند:
ولات خلق شبانند و خلق گله چه شد
در این زمانه که گرگند و رهنز و قلاب
اگر ز مزرع شاه است حاصل غفلت
توان گریست برین کشت ظلم چون میراب
گر از ولات بود نی ز شاه وای به شاه
که پاسبان در رحمتند و شه به عذاب
کمان ظلم به دست زمانه است تو شاه
بگیر در هدف عدل خانه چون نشاب
(همان، ص ۲۱)

نتیجه

موارد ذکر شده در دیوان شاعران شیعه، بسیار است که به همین مقدار بسنده می‌شود؛ همچنین خاطر نشان می‌سازد که مسئله ظلم‌ستیزی در اشعار اغلب شاعران شیعه آمده است و این سراینده‌گان از جنبه‌های مختلف و با شیوه‌های متفاوت این موضوع را طرح کرده‌اند و درباره آثار و تبعات ستم، بحث نموده‌اند. این امر بیان‌کننده آن است که «ظلم» در دوره‌های مختلف وجود داشته است و نیز نشان از آن دارد که شاعران شیعی هم در برابر آن ساکت نمانده‌اند و به گونه‌های متفاوت به انجام وظیفه پرداخته‌اند.

معنی واژه‌های دشوار

آل: سرخ

استام: ستام، لجام اسب

استمالت: دلجویی کردن، نرمی کردن

تالان: تاراج

تکسین: امیر، حکمران

تگین: پهلوان. نیز در ترکیب اسم‌های ترکی می‌آید؛ مانند: الپتگین، سبکتگین و

نوشتگین

جبر: شکستن

سهم: ترس، تیر

سقلات: پارچه‌ای نفیس به رنگ سرخ یا کبود

صرفه: حزم و احتیاط کردن

عیبه: ظرفی باشد از چرم که در آن رخت و سلاح و جامه نگاه دارند.

غریبه: به باطل امیدوار شده، فریفته

فسان: سنگ‌سای

قلاب: متقلب

مسلول: بر کشیده شده

میراب: کسی که متصدی تقسیم آب مشترک است.

فشاب: تیرساز، گیرنده و پرتاب‌کننده تیر

نواصب: جمع ناصبی؛ بدگویان اهل بیت علیهم‌السلام.

منابع

۱. * قرآن مجید؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: سروش، ۱۳۶۷ ش.
۲. * نهج البلاغه؛ ترجمه علینقی فیض الاسلام؛ تهران: فقیه، [بی تا].
۳. ابن یمین فریومدی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح حسینعلی باستانی راد؛ چ ۲، تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ ش.
۴. امین ریاحی، محمد؛ کسای مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او؛ تهران: توس، ۱۳۶۷ ش.
۵. اهلی شیرازی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح حامد ربانی؛ تهران: سنایی، ۱۳۴۴ ش.
۶. پاینده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحه؛ چ ۱۹، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲ ش.
۷. خوسفی؛ محمد بن حسام؛ دیوان اشعار؛ تصحیح احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک؛ مشهد: اداره کل اوقاف و امور خیریه خراسان، ۱۳۶۳ ش.
۸. ستوده، غلامرضا؛ نمیرم از این پس که من زنده‌ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی)؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.
۹. سرشار، محمد؛ تشیع پایگاه انقلاب، [بی جا]؛ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، [بی تا].
۱۰. سروش اصفهانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح محمدجعفر محبوب؛ چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.
۱۱. شبیانی، فتح‌الله خان؛ منتخبی از مجموعه بیانات شبیانی؛ استانبول: مطبعه اختر، ۱۳۰۸ ش.
۱۲. صائب تبریزی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح محمد قهرمان؛ چ ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ ش.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ چ ۸، تهران: فردوسی، ۱۳۶۷ ش.
۱۴. صفای اصفهانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح احمد سهیلی خوانساری؛ چ ۲، تهران: اقبال، ۱۳۶۲ ش.
۱۵. عرفی شیرازی؛ کلیات اشعار؛ تصحیح غلامحسین جواهری؛ تهران: علمی، [بی تا].
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ تحت نظری. ا. برتلس؛ چ ۹، مسکو: آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۶۳.
۱۷. قآنی شیرازی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح ناصر هیری؛ تهران: گلشایی، ۱۳۶۳ ش.
۱۸. قوامی رازی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح میرجلال‌الدین محدث ارموی؛ تهران: سپهر، ۱۳۳۴ ش.
۱۹. کلینی؛ اصول کافی؛ ترجمه سید جواد مصطفوی؛ چ ۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، [بی تا].

۱۸. محتشم کاشانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح مهر علی گرگانی؛ چ ۳، تهران: سنایی، ۱۳۷۰ ش.
۱۹. مشتاق اصفهانی؛ غزلیات، قصاید و رباعیات؛ تصحیح حسین مکی؛ چ ۲، تهران: علمی، ۱۳۶۳ ش.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی؛ تهران: صدرا، [بی تا].
۲۱. ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ چ ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵ ش.
۲۲. نزاری قهستانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح مظاهر مصفا؛ تهران: علمی، ۱۳۷۱ ش.
۲۳. واعظ قزوینی، ملا محمد رفیع؛ دیوان اشعار؛ تصحیح سید حسن سادات ناصری؛ تهران: علمی، ۱۳۵۹ ش.
۲۴. وحشی بافقی؛ دیوان اشعار؛ یا مقدمه سعید نفیسی؛ تهران: جاویدان، ۱۳۴۲ ش.
۲۵. هاتف اصفهانی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح وحید دستگردی؛ چ ۶، تهران: فروغی، ۱۳۴۹ ش.
۲۶. هلالی جغتایی؛ دیوان اشعار؛ تصحیح سعید نفیسی؛ تهران: سنایی، ۱۳۳۷ ش.